

دوفصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء
سال دوم، شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۰

تأثیر تکامل بخش ذکر در سلوک الی الله

طاهره خوشحال دستجردی^۱
مرضیه کاظمی^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۹/۲۱

تاریخ تصویب: ۹۰/۳/۲۳

چکیده

«ذکر» و یاد خداوند یکی از مهم‌ترین عبادت‌های اسلامی است و در تکامل معنوی انسان نقش مهمی به عهده دارد. به همین دلیل، خداوند در قرآن، آیة‌های متعددی را درباره آن نازل فرموده است. در سیر و سلوک، «ذکر» نقش اساسی و بنیادی برعهده دارد؛ چنان‌که بدون ذکر و یاد خداوند، تحوّل‌ی در درون سالک به وجود نمی‌آید و پدید آمدن حالت‌ها و مقام‌های عرفانی بدون آن ناممکن است.

در این مقاله، با مطالعه کتاب‌های عرفانی موجود تا پایان قرن هفتم هجری و همچنین، آثار سه شاعر عارف این دوره، یعنی سنایی، عطار و مولوی، از نقش این عمل عبادی در تکامل انسان تحلیل جامعی عرضه شده است.
واژه‌های کلیدی: تصوّف، تکامل انسان، ذکر، سلوک الی الله، عرفان.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان t.khoshal.@lit.ui.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان Makazemi61@yahoo.com

مقدمه

ذکر و یاد خداوند از مهم‌ترین عبادت‌هاست و در تقرّب انسان به خدا و شکوفا شدن استعداد های نهفته بشری نقش مهمی دارد. به همین دلیل، در قرآن، ذکر و یاد خداوند اهمیت بسیاری دارد؛ تا جایی که آرام‌بخش دل‌ها توصیف شده است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸). خداوند در قرآن، ذکر و یاد خویش را بزرگ‌تر از هر آنچه برای اندیشه و ذهن بشری تصوّر شدنی است، می‌داند. همچنین، آن را با اقامه نماز هم‌ردیف قرار داده است؛ نکته‌ای که نشان‌دهنده اهمیت «ذکر» در میان سایر عبادت‌هاست: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (عنکبوت: ۴۵). خداوند در قرآن، به کرات مؤمنان را به ذکر و یاد الهی فرامی‌خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (احزاب: ۴۵).

«ذکر» و یاد خداوند، به منزله یکی از مهم‌ترین عبادت‌های اسلامی، در تکامل معنوی انسان نقش مهمی به‌عهده دارد. به همین دلیل، این آموزه دینی در عرفان و تصوف اسلامی، بازتاب وسیعی یافته، پایه و اساس سیر تکاملی انسان محسوب می‌شود. انسان بدون ذکر و یاد پروردگارش قادر نخواهد بود به رفیع‌ترین درجه‌ها و شریف‌ترین مقام‌ها، و به‌طور کلی، به «تکامل» دست یابد. عزیزالدین نسفی در کتاب کشف الحقایق، به‌صراحت به تأثیر ذکر در تکامل معنوی بشر اشاره می‌کند: «... چنان‌که قالب بی‌شیر امکان ندارد که پرورده شود و به کمال رسد، قلب نیز امکان ندارد که بی ذکر پرورده گردد و به کمال رسد.» (۱۳۵۹: ۱۶۴).

در متون عرفانی، درباره حقیقت ذکر تعریف‌های مختلفی بیان شده است. در میان

آنها دو تعریف مهم و اساسی وجود دارد:

۱. «ذکر» به معنای «نسیان ماسوی‌الله» است؛

۲. «ذکر» به معنای «رهایی از غفلت» است.

بیشتر عارفان «ذکر الله» را «نسیان ماسوی‌الله» تعریف می‌کنند و بر این عقیده‌اند که هر گاه بنده، خدا را یاد می‌کند، باید خلق خدا و به‌طور کلی، ماسوی‌الله را فراموش کند. ابوبکر کلابادی از جمله عارفانی است که با توجه به آیه ۲۴ سوره کهف، ذکر را به معنای

تأثیر تکامل بخش ذکر در سلوک الی الله / ۳۱

فراموشی همه چیز، جز مذکور، تعریف می کند: «حقیقة الذکر: أن تنسی ما سوی المذکور فی الذکر، لقوله تعالی: «وَأَذْکُرُ رَبِّکَ إِذَا نَسِیتَ» (۱۳۸۰ ق: ۱۰۳).

خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرین، ابتدای باب الذکر، ذکر را رهایی از غفلت و نسیان تعریف کرده، با توجه به آیه ۲۴ سوره کهف که پیشتر به آن اشاره شد، «نسیان» را به چهار بخش مهم تقسیم می کند:

۱. نسیان و فراموشی غیر حق؛

۲. نسیان نفس؛

۳. نسیان ذکر در ذکر؛

۴. نسیان کل ذکر در ذکر حق: «قال الله عزّه و جلّ: «وَأَذْکُرُ رَبِّکَ إِذَا نَسِیتَ» یعنی إذا نسیت غیره و نسیت نفسک فی ذکرک ثم نسیت ذکرک فی ذکرک ثم نسیت فی ذکر الحقّ إیاک کلّ ذکر. والذکر هو التخلّص من الغفلة و النسیان» (انصاری، ۱۳۶۱: ۱۱۹).

برخی از عرفا، از جمله ابوبکر کلابادی، از ذکر تعریف دیگری عرضه کرده اند. آن ها «ذکر» را در برابر «غفلت» معنا کرده، معتقدند: «ذکر» آن حقیقتی است که انسان را از غفلت نسبت به پروردگارش دور می کند. در کتاب التعرف آمده است: «و قال بعض الکبار: الذکر طرد الغفلة، فإذا ارتفعت الغفلة، فأنت ذاکر و إن سکت» (کلابادی، ۱۳۸۰ ق: ۱۰۴).

در عرفان و تصوّف، «ذکر» به سه نوع تقسیم شده، بر همین اساس نیز رتبه بندی می شود:

۱. ذکر زبان یا ذکر ظاهر؛

۲. ذکر دل یا ذکر خفی؛

۳. ذکر سرّ یا ذکر حقیقی.

بنابراین، ذکر زبان پایین ترین مرتبه و ذکر سرّ بالاترین مرتبه ذکر است. این تقسیم بندی را در بسیاری از آثار و متون عرفانی می توان مشاهده کرد. برای مثال، در کتاب مناقب الصوفیه می خوانیم: «ذکر بر سه نوع است: ذکر زبان، ذکر دل و ذکر سرّ. اما ذکر زبان یکی به ده است، و ذکر دل را ثواب و جزا معین است؛ اما ذکر سرّ را جزا معدود نیست» (عبّادی، ۱۳۶۳: ۵۱).

در تمام مراحل سیر و سلوک، ذکر و یاد خداوند تأثیرگذار و مهم است. سالکی که در آغاز سلوک الی الله قرار دارد، تنها با استمداد از نور ذکر و یاد الهی می‌تواند به تهذیب و تزکیه نفس پرداخته، این مسیر دشوار را طی کند. سالکان منتهی نیز بدون ذکر و یاد پروردگارشان هرگز نمی‌توانند به عالی‌ترین مقامات عرفانی دست یابند. این مقاله، بر اساس متون منظوم و مثنوی عرفانی تا پایان قرن هفتم، نقش ذکر را در تکامل معنوی انسان و جوامع بشری مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد.

پیشینه تحقیق

تحقیق جامعی که به شکل اختصاصی موضوع ذکر و نقش آن در تکامل انسان را از دیدگاه عرفان و تصوف و تحلیل و بررسی کرده باشد، در دست نیست. با مراجعه به فهرست مقالات ایرج افشار و نرم‌افزار نمایه، هیچ مقاله‌ای با مضمون ذکر در تصوف پیدا نشد. در وبگاه کتابخانه ملی دو مقاله با عنوان‌های: «آثار ذکر در سازندگی روحی و اخلاقی» از اسماعیل نساجی، و «آثار و فواید ذکر خدا» از نفیسه فقیهی مقدسی وجود دارد؛ اما درباره ذکر در عرفان و تصوف اسلامی یا ذکر در ادبیات عرفانی مقاله‌ای موجود نیست. همچنین، در این وبگاه، پایان‌نامه‌هایی درباره موضوع ذکر وجود دارد؛ اما پایان‌نامه یا مقاله‌ای که به‌طور اختصاصی موضوع ذکر را از دیدگاه عرفان و تصوف بررسی کرده باشد، یافت نشد. البته بر اساس اطلاعات وبگاه مرکز اسناد و مدارک علمی ایران، آقای اصغر خرمشکوه در سال ۱۳۵۸، از پایان‌نامه‌ای با عنوان «ذکر در تصوف» در دانشگاه تهران دفاع کرده است. طبق اطلاعات این وبگاه، این پایان‌نامه در ۷۸ صفحه تنظیم شده است که البته اینجانب تا کنون به آن دسترسی نداشته‌ام.

۱. آثار ذکر بر سالکان مبتدی

۱-۱. تصفیه دل

دل انسان محلّ تجلّی نور خداست؛ اما گناه و خطایی که انسان مرتکب می‌شود، به‌مثابه لگّه سیاهی است که بر آینه دل می‌نشیند و باعث کدورت و گرفتگی آن شده، در نهایت،

به قساوت قلب منجر خواهد شد. ذکر و یاد خداوند، زنگار گناهان و ظلمات صفات بشری را از دل انسان می‌زداید و آن را آماده تجلی انوار حق می‌کند.

تصفیه و پاک شدن دل که همان بُعد روحانی و معنوی وجود انسان است، تنها از طریق ذکر و یاد خداوند میسر می‌شود. علاءالدوله سمنانی مراتب تصفیه دل توسط ذکر را تشریح می‌کند. این مراتب از زمانی که لوح دل تیره و ظلمانی است، شروع می‌شود و تا مرتبه‌ای که دل سالک مظهر تجلی صفات جمال و جلال حق می‌شود، ادامه می‌یابد:

و سالکان در خلوت اول، لوح دل خود را تیره بینند، چون تصرف ذکر در وی پدید آید آن نقوش که پیش از سلوک بر لوح دل نقش شده بود به برکت تصرف ذکر محو بینند و قائم مقام آن نقوش بر لوح دل، نقش الله مثبت یابند. چنان که به چشم ظاهر و باطن مشاهده آن توانند کرد (۱۳۶۹: ۹۵).

عبدالرحمن اسفراینی «ذکر» را صیقل دهنده قلب می‌داند و ضمن بیان این نکته که: «انّ لکلّ شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله»، سالکان را به مجاهده و کثرت ذکر برای صقالت قلب توصیه می‌کند (۱۳۸۳: ۷۵).

نجم رازی، خلوت و مداومت ذکر را دو عامل مهم برای تصفیه دل از کدورت حواس ظاهر و آفت و سوسه‌های شیطان بیان می‌کند و می‌گوید:

مرید در تصفیه دل اقبال بر ملازمت و مداومت ذکر کند، تا به خلوت، حواس ظاهر از کار معزول شود، و مدد آفات محسوسات از دل منقطع گردد چه بیشتر کدورت و حجاب دل را از تصرف حواس در محسوسات پدید آمده است.

دل را همه آفت از نظر می‌خیزد چون دیده بدید، دل درو آویزد
چون آفت حواس منقطع شد آفت وساوس شیطانی و هواجس نفسانی بماند که دل بدان مکدر و مشوش باشد، راه آن به ملازمت ذکر و نفی خاطر بر توان بستن (۱۳۶۵: ۲۰۳).

نجم رازی همچنین در قسمت دیگری از سخنانش به این نکته اشاره می‌کند که مداومت بر ذکر، باعث استیلای سلطان ذکر بر ولایت دل می‌شود و هرچه جز یاد حق و محبت حق را از دل بیرون می‌کند (همان، ۲۰۵).

عزیزالدین نسفی نیز در کتاب کشف الحقایق به تأثیر ذکر و یاد خداوند در صیقل دادن دل‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید:

بدان که ذکر را اثر قوی و خاصیتی تمام است در تصقیل دل و تنویر دل سالکان و چنان که قالب بی شیر امکان ندارد که پرورده شود و به کمال رسد، قلب نیز امکان ندارد که بی ذکر پرورده گردد و به کمال رسد (۱۳۵۹: ۱۶۴).

علاءالدوله سمنانی در کتاب العروة لاهل الخلوۃ والجلوة، وضو را طهارت ظاهر بیان می‌کند که انسان را مستحقّ مناجات و نماز و طواف می‌گرداند؛ اما «ذکر» را طهارت باطن می‌نامد که دل را از زنگار غلّ و غش و معاصی و شرک خفی پاک کرده، آن را مستعدّ نیاز و درجات وارستگی می‌کند (۱۳۶۲: ۳۵۷).

در دربار پادشاهان قدیم، هر یک از افراد و طبقه‌های جامعه در حضور پادشاه، مرتبه و جایگاه خاصی داشته‌اند. مولانا در دفتر اول مثنوی ضمن اشاره به این سنت کهن، بیان می‌کند که جایگاه اهل تصوف پیش روی پادشاهان بوده است؛ زیرا آنان کسانی هستند که آینه دلشان را به واسطه ذکر و فکر صیقل داده‌اند:

پادشاهان را چنین عادت بود	این شنیده باشی ار یادت بود
دست چپشان پهلوئان ایستند	ز آنک دل پهلوئی چپ باشد به بند
مشرف و اهل قلم بر دست راست	ز آنکه علم خطّ و ثبت این دست راست
صوفیان را پیش رو موضع دهند	کآینه جان‌اند ز آینه به‌اند
سینه صیقل‌ها زده در ذکر و فکر	تا پذیرد آینه دل نقش بکر

(۱۳۶۳: ۱/۱۹۴)

۲-۱. نفی خواطر

بنا بر اعتقاد اهل تصوف، سالک طریقت باید در مراتب سیر و سلوک تلاش کند تا همه خطورات ذهنی و اندیشه‌های غیرحق را از درونش پاک کند و اجازه ندهد چیزی به جز یاد حق بر ذهن او خطور نماید. به همین دلیل، بزرگان طریقت، سالکان و به‌خصوص سالکان مبتدی را به دوری از خلق توصیه می‌کردند؛ زیرا «خلوت» بسیاری از خواطر نفسانی را که به دلیل ارتباط با مردم پدید می‌آید، محو و نابود می‌کند.

البته خواطر به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱. خاطر رحمانی؛

۲. خاطر ملکی؛

۳. خاطر نفسانی؛

۴. خاطر شیطانی.

بر اساس تعالیم صوفیه، از آنجا که سالک مبتدی قدرت تمیز خواطر ملکانی و ربانی از خواطر نفسانی و شیطانی را ندارد، باید طبق توصیه شیخ خویش، همه خواطر را نفی کند. عزیزالدین نسفی در کتاب *انسان کامل* در بیان شرایط چله‌نشینی، ضمن برشمردن خواطر چهارگانه، به این نکته اشاره می‌کند:

شرط هشتم خاطر شناختن است، و خاطر چهار قسم است. خاطر رحمانی و خاطر ملکی، و خاطر نفسانی و خاطر شیطانی، و هر یک علامتی خاص دارند. شرط نهم نفی خواطر است. باید که در این چهل روز هر خاطری که در آید نفی کند و به فکر آن مشغول نشود، اگرچه خاطر شناس باشد و اگرچه احتمال آن می‌دارد که آن خاطر که درآمده است رحمانی بود، نفی می‌باید کرد، از جهت آنکه او را به امر شیخ کار می‌باید کرد (۱۳۷۱: ۱۰۵).

نزد صوفیه، نفی خواطر یکی از شرایط مهم خلوت‌نشینی و چله‌شناسی است. این امر مهم، بدون توجه به ذکر و یاد حق تحقق نمی‌یابد. از این رو، علاءالدوله سمنانی اشتغال به ذکر را برای خلوتی واجب می‌داند و نفی خواطر به واسطه ذکر را در خلوت، جهاد اکبر با نفس و شیطان می‌نامد:

بر خلوتی واجب است که چون در خلوت به ذکر مشغول شود و در هر ذکر، نفی خاطری - که روی به دل او می‌نهد - می‌کند. و به حقیقت جهاد اکبر با نفس و شیطان در اینجا بادید آید و تا مدتی مدید از سر صدق و اخلاص به نفی خواطر مشغول نگردد، نقوشی که از بدو خلقت تا امروز بر لوح دل او ثبت شده است و به سبب آن حق تعالی را فراموش کرده در نظر سالک نیاید، و او در محو آن نتواند کوشیدن. اما چون حواس ظاهر را محبوس کند و نگذارد تا از بیرون، خواطر روی به دل او نهد و او به تیشه نفی از لوح دل، نقوش مثبت را می‌تراشد، ناگاه تخته دل، صافی گردد و علوم لدنی و الهام ربانی در وی نقش شدن گیرد (۱۳۶۹: ۹۵-۹۴).

۳-۱. دوری از گناه

انسانی که مدام به یاد خداست و در همه حالت‌ها و سخنان و اعمالش، خدا را مد نظر دارد، از امور حرامی که خداوند عالم بندگان خویش را از پرداختن به آن نهی کرده است، اجتناب می‌کند. حتی اگر در شرایطی قرار بگیرد که همه چیز برای ارتکاب به گناه برای او مهیا باشد، با تمسک به ذکر و یاد خداوند، از آن گناه دوری می‌جوید. به این ترتیب، از غرق شدن در منجلاب فساد و تباهی نجات می‌یابد.

در کتاب *اللمع*، به نقل از سهل بن عبدالله تستری، خاصیت ذکر در دوری از گناه بیان شده است:

از او پرسیده شد که معنای این گفته پیامبر (ص) چیست: «دنیا و هر چه در آن است ملعون است جز ذکر خداوند بزرگ». گفت: معنای ذکر در این جا کناره‌گیری از حرام دنیاست؛ یعنی اگر حرامی به پیشواز او آید، خدای را یاد می‌کند و به دل، خدا را دانای همه چیز می‌شمارد و از گناه دوری می‌جوید. (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۱۶۴).

۴-۱. شناختن مکر شیطان و دفع آن

طبق آیات قرآن، شیطان نمی‌تواند مخلصین را از مسیر حق منحرف کند: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (حجر: ۳۹-۴۰).

یکی از ویژگی‌های مخلصین این است که خدا را بسیار یاد می‌کنند. طبق گفته علاءالدوله سمنانی هیچ کس مکر و حيلة شیطان را به خوبی در نمی‌یابد، مگر ذاکر حق؛ ذاکری که به شرط نفی و اثبات مدتی را در خلوت بر ذکر لا اله الا الله مداومت ورزیده باشد. چنین شخصی در علم و عمل، بر تمام مکاید شیطان آگاه است و می‌داند چگونه مکر و حيلة او را دفع کند و جهاد با او برایش آسان است (۱۳۶۹: ۹۷).

عطار نیز در منظومه «جوهر ذات»، با توجه به سخن خداوند در قرآن، انسان‌ها را از شیطان بر حذر می‌دارد و معتقد است ذکر و یاد خداوند انسان را از خدعه و فریب شیطان حفظ می‌کند:

ز شیطان دور شو از قول الله
که بفریسد تو را این جای ناگاه
اگرچه رهزن است این جای شیطان
چو یاد حق بود این جا بتوان
(۲۱۰: ۱۳۷۱)

۵-۱. ذکر، صدقه فقرا

بر اساس روایتی از پیامبر اکرم (ص)، برای فقرایی که در راه خداوند توان انفاق ندارند، تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر به منزله صدقه است. امام محمد غزالی در کتاب کیمیای سعادت این روایت را نقل کرده است:

فقرا، رسول (ص) را گفتند که «توانگران، ثواب آخرت همه ببرند، که هر عبادت که ما می‌کنیم ایشان نیز می‌کنند، و ایشان صدقه می‌دهند و ما نمی‌توانیم».

گفت شما را به سبب درویشی هر تسبیحی و تهلیلی و تکبیری صدقه‌ای است، و هر امر معروفی و نهی منکری همچنین... و بدان که فضیلت تسبیح و تحمید و تهلیل در حق درویشان، زیادت است، بدان سبب است که دل درویش به ظلمت دنیا تاریک نباشد و صافی‌تر بود، و یک کلمه که وی بگوید همچون تخمی باشد که در زمینی پاک افکنند، اثر بسیار کند و ثمرت زیادت باز دهد. و ذکر در دلی که به شهوت دنیا آکنده بود، همچون تخمی بود که در زمین شوره افکنند، اثر کمتر کند (۱۳۶۴: ۲۵۸/۱).

۲. نقش ذکر در پدید آمدن احوال عرفانی

۱-۲. مراقبه

مراقبه حالتی است که سالک بداند خداوند او را می‌بیند و بر احوال، اعمال، اقوال، ظاهر و باطن وی احاطه کامل دارد. خداوند در قرآن، بندگانش را به مراقبت سر و سرّ خویش امر می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد که موکلان الهی حتی یک لحظه از آن‌ها غافل نیستند و تمام اعمال نیک و بدشان را ضبط و حفظ می‌کنند: «فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» (دخان: ۵۹)؛ «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كَرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» (انفطار: ۱۰، ۱۱ و ۱۲).

در کتاب اللّمع آمده است: اگر بنده یقین پیدا کند که خداوند بر دل و درونش آگاه است، دل را از همه وسوسه‌های مذموم که او را از خدا دور می‌کند، نگه می‌دارد (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۱۰۷).

مراقبه مقدمه‌ای است برای پرداختن به ذکر. تا زمانی که سالک غفلت خویش را به حضور بدل نکند، نمی‌تواند حلاوت ذکر حقیقی را دریابد. همچنین، سالک باید مراقب افکار، اعمال و اقوال ناپسندی باشد که او را از ذکر حق باز می‌دارد. به‌طور کلی، بنده باید مراقب باشد تا غیر حق بر خاطر او راه پیدا نکند. همه انبیا و بزرگان طریقت در خلوت و جلوت، مراقب احوال خویش بوده‌اند. در تذکرة الاولیاء، در شرح احوال جنید بغدادی درباره‌ی اهتمام او به مراقبه قبل از پرداختن به ذکر آمده است: ... و به پاسبانی دل مشغول شد و سجاده در عین مراقبت باز کشید تا هیچ چیز دون حق بر خاطر او گذر نکرد و چهل سال همچنین بنشست. چنان‌که سی سال نماز خفتن بگزاردی و بر پای بایستادی و تا صبح الله الله می‌گفتی و هم بدان وضو نماز صبح بگزاردی (عطار، ۱۳۴۶: ۷/۲).

شیخ ابوسعید ابی‌الخیر برای مراقبت از سرّ خویش و اشتغال به ذکر، جایگاه خاصی را در صومعه‌اش تعبیه کرده بود:

در صومعه‌ی خویش در میان دیوار، به مقدار بالا و پهنای خویش جایگاهی ساخت و در بر وی اندر آویخت. چون در آنجا شدی در سرای و در خانه و در آن موضع جمله بیستی و به ذکر مشغول بودی و گوش‌های خویش به پنبه بگرفتی تا هیچ آواز نشنود که خاطر او بشولد. و پیوسته مراقبت سرّ خویش می‌کرد تا جز حق سبحانه و تعالی هیچ چیز بر دل وی نگذرد (منور، ۱۳۴۸: ۲۹).

۲-۲. قرب

در کتاب التصفیه فی احوال المتصوّفه، قرب این‌گونه تعریف شده است:

قرب مرتبه‌ای است که رونده را پدید آید که حجب و اسباب برخیزد و مسافت دراز منقطع گردد تا همه احوال و افعال به نور خفی منور گردد و هر چه کند و گوید در آفرینش هیچ کس را مخالط و مستمع و مرجع نبیند الا حق را، و به دل و به جان و به همت و خاطر به حق تعالی نزدیک باشد و در اخلاق ایزدی نزدیکی جوید (عبّادی، ۱۳۴۷: ۱۹۵).

نور ذکر، دل سالک را برای تقرّب و نزدیکی به حضرت حق صیقل داده، او را آماده رسیدن به قرب الهی می‌کند. پس، هرگاه دل سالک لذّت ذکر را دریابد، به قرب حق نیز

ناائل خواهد شد. از ابوسعید خراز نقل شده است که گفت: «چون حق تعالی خواهد که دوست گیرد، بنده را از بندگان خود در ذکر بر وی گشاده گرداند پس هر که از ذکر لذت یافت در قرب بر او گشاده گرداند» (عطار، ۱۳۴۶: ۱/۳۷).

به اعتقاد عزیزالدین نسفی، عده کمی از ذاکران به مقام قرب می‌رسند؛ آن‌ها کسانی هستند که ذکر بر دلشان مستولی می‌شود، طوری که ذاکر نمی‌تواند ذکر نگوید (۱۳۷۱: ۱۱۳).

بنابراین، بین ذکر و قرب رابطه‌ای دوطرفه وجود دارد. از یک طرف، سالک با اشتغال به ذکر، می‌تواند راه قرب به حق را برای خود هموار کند. از طرف دیگر، اگر بنده قرابت و نزدیکی با حضرت حق را دریابد، نمی‌تواند ذکر او را نگوید و ذکر و یاد الهی مدام بر دل و زبان او جاری است.

ذکرنا و مالنا لِنفسی فنذکر ولکن نسیم القرب ییدو فیہر
(کلابادی، ۱۳۸۰ق: ۱۰۵)

در کتاب شرح التَّعَرُّف، در معنی و توضیح این بیت آمده است:

یاد کردیم نه چنان بود که فراموش کردیم تا یاد کردیمی، لکن چون بوی قرب پدید آید روشنایی تابش پدید آید. خبر می‌دهد که این ذکر که بر زبان می‌رود نه از آن است که من او را فراموش کرده‌ام تا یاد می‌کنم. لکن اگرچه او مرا فراموش نیست، چون در سر اثر قرب پدید می‌آید، روشنایی قرب زبان را به ذکر می‌آورد (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱۳۴۲).

۲-۳. محبت

سومین حال از حالات صوفیه «محبت» است که جایگاه بسیار مهمی در سلوک الی الله دارد. ابوالقاسم قشیری محبت را محو گشتن محب از صفات خویش و اثبات کردن محبوب به ذات او می‌داند (۱۳۶۱: ۵۵۹).

نویسنده کشف‌المحجوب، علاوه بر تعریف محبت بنده نسبت به خداوند، رابطه آن را با ذکر بیان می‌کند:

امّا محبت بنده مر خداوند را صفتی است که اندر دل مؤمن مطیع پدیدار آید و به معنی تعظیم و تکبیر تا رضای محبوب را طلب کند، و اندر طلب رؤیت وی بی‌صبر

گردد، و اندر آرزوی قربت وی برقرار گردد، و بدون وی با کسی قرار نیابد و خُو با ذکر وی کند و از دون ذکر وی تیراً کند... (۱۳۷۱: ۳۹۷).

در میان احوال عرفانی، ذکر بیش از همه با «محبّت» در ارتباط است؛ به طوری که هر جا از مشایخ صوفیه درباره محبّت سخنی نقل شده است، حتماً در کنار آن نکته‌ای درباره «ذکر» به چشم می‌خورد: سمنون محبّ، محبّت را صفای دوستی همراه با ذکر دایم می‌داند (عطّار، ۱۳۴۶: ۷۱/۲). محمدبن علی الترمذی نیز حقیقت محبّت را دوام انس به ذکر او می‌داند (همان، ۸۴).

«ذکر» یکی از نشانه‌های محبّت نسبت به خداوند است. در شرح التّعرف حدیثی در این باره از پیامبر علیه‌السلام نقل شده است: «علامة حبّ الله حبّ ذکر الله و علامة بغض الله بغض ذکر الله» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱۳۴۳).

امام محمد غزالی در کتاب کیمیای سعادت، برای محبّت نشانه‌هایی برمی‌شمرد که محبّ واقعی را از محبّ مدّعی متمایز می‌کند. یکی از آن نشانه‌ها ذکر است: بدان که محبّت گوهری عزیز است؛ و دعوی محبّت آسان است تا آدمی گمان برد که از جمله محبّان است؛ و لکن محبّت را نشان و برهان است، باید که آن نشان از خود طلب کند، و آن هفت است: ... علامت سوم آنکه همیشه ذکر خدای تعالی بر دل وی تازه بود و بدان مولع بود بی تکلف؛ که هر که چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود خود هیچ فراموش نکند (۱۳۶۴: ۶۰۱/۲-۶۰۰).

کثرت ذکر نشان‌دهنده فرط محبّت است: «من أحبّ شیئاً أكثر ذكره». در داستان‌ها و سرگذشت‌هایی چون داستان عشق مجنون به لیلی یا سرگذشت فراق یعقوب از یوسف - که محبّت و عشقی پاک بین آن‌ها وجود داشته است - می‌توان این نکته دقیق و زیبایی عرفانی را به خوبی مشاهده کرد: «روزی مجنون را پرسیدند که ابوبکر فاضل‌تر یا عمر؟ گفت: لیلی نیکوتر!» (مبیدی، ۱۳۷۱: ۲۰/۵).

در مصیبت‌نامه عطّار نیز آمده است که ذکر لیلی همواره بر زبان مجنون جاری بوده است:

نامدی بیرون به جز لیلی همی
ذکر لیلی آمدی الحمد او

از زفانش البته هرگز یک دمی
در نمازش ای عجب بی‌عمد او

در تشهّد در رکوع و در سجود نام لیلی بودی او را در وجود
گر نشستی هیچ و گر برخاستی زو همه لیلی و لیلی خواستی
(عطار، ۱۳۵۶: ۷۰)

همچنین، یعقوب در فراق یوسف آن قدر یوسف گفت تا از جانب جبار کائنات به او وحی شد: «ای یعقوب نگر تا پس از این نام یوسف بر زبان نرانی و گرنه نامت از جریده انبیا بیرون می‌کنم.» (میددی، ۱۳۷۱: ۱۲۸/۵).

بنابراین، شگفت نیست اگر اولیاء الله و عارفان سوخته دل که جز محبت حضرت دوست در دلشان حبّ غیرى وجود ندارد، دائماً ذکر و نام خداوند عالم بر زبانشان جاری است. بهاء ولد نیز از جمله عاشقان دل سوخته خداوند رحمان است. این حبّ و عشق پاک او را به حضرت خداوندی، در صفحه صفحه کتاب ارزشمند او، معارف، به وضوح می‌توان دید؛ زیرا در هر صفحه و حتی در هر سطر این کتاب، بارها واژه مقدّس «الله» ذکر شده است:

اکنون ای دوستان الله بزرگوار است روی به وی آرید که همه خوشی‌ها و مزه‌ها از الله است و همه موجودات را خوشی‌ها و مزه‌ها الله می‌رساند و هر چه دارند همه از او دارند. و همگان چیزها را از خوشی‌ها و مزه‌ها و ذوق‌ها از الله می‌گیرند و اگر محبت از شفقت است، همه شفقت‌ها از الله است و اگر از جاه و رفعت است همه جاه‌ها و رفعت‌ها از الله است و اگر از بهر انعام است همه انعام‌ها از الله است و اگر از بهر مؤانست است مونس همه الله است و هر چه تو خوب می‌بینی همه خوبی‌های الله است و جمال‌های الله است و... (۱۳۵۲: ۱۷۴).

پس بین محبت و ذکر رابطه‌ای مستقیم وجود دارد؛ یعنی هر قدر بنده نسبت به خالقش محبت بیشتری داشته باشد، او را بیشتر یاد می‌کند و پیوسته به دل و زبان، ذکر او می‌گوید: آرید دوام ذکر من فرط حبه... گفت می‌خواهم که او را بسیار یاد کنم از بسیاری دوستی او، و این از آن معنی گفت که هر که چیزی را دوست دارد مولع باشد بر یاد کردن آن، و پیوسته بر زبان او ذکر رود (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱۳۳۵).

در حقیقت، محبّ یا خودش دائم ذکر محبوبش را بر زبان دارد یا دوست دارد نام محبوبش را از دهان دیگران بشنود: «محبّ همیشه ذکر محبوب خود کند، و بی ذکر محبوب خود نتواند بود. همه روز خواهد که با دیگران مدح محبوب خود گوید، یا دیگران پیش وی مدح محبوب وی کنند.» (نسفی، ۱۳۷۱: ۱۱۳).

البته اگر محبت به نهایت رسید، آن گاه غیرت محبّ اجازه نمی‌دهد کسی محبوب او را نام برد. تأییدکننده این مطلب، حکایتی است که از شبلی نقل شده:

حکایتی است شبلی را که به اول ارادت آستین پُرشکر کردی و گرد بغداد می‌گشتی و هر که را دیدی که خدا را یاد می‌کند شکر در دهان او نهادی. باز حالش به جایگاهی رسید که سنگ در آستین نهادی و هر که را دیدی که ذکر حق می‌کند سنگ بر او زدی. آنگاه که در حال ارادت بود، طالب بود؛ که مرید، طالب باشد و طالب چیزی را باشند که ندارند. از هر که خبر او شنوند خلعت و عطا دهند. چون محبّی کز کسی خبر دوست غایب شود. باز چون به نهایت معرفت رسد حال، حال مشاهده گردد. غیرتش آید که کسی نام دوست او برد، چنانکه کسی که دوست غایب را باز یابد روا ندارد که کسی به دوست او نگرَد، یا با دوست او سخن گوید یا نام دوست او برد (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱۳۳۱).

۴-۲. خوف

خوف به معنای ترس و چهارمین حال از احوال عرفانی است. قشیری خوف از خداوند- سبحانه و تعالی- را ترس از عقوبت او در دنیا یا در آخرت می‌داند (۱۳۶۱: ۱۹۰).

عبّادی با استناد به آیه «وَاخْفُونَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۷۵)، خوف را از شرط‌های ایمان می‌داند و به این نکته مهم اشاره می‌کند که بنده عاصی و بنده مطیع، هر دو باید از حق خوف داشته باشند. بنده عاصی خوف از عاقبت اعمال خویش و عذاب دوزخ، و بنده مطیع خوف از مکر و قهر الهی و آفت عجب و ریا. چه بسا خوف مطیعان بایستی بیش از خوف عاصیان باشد؛ زیرا: «اگر حق تعالی مطیعان را به مکر بگیرد و به قهر مطالبت کند و آفت عجب و ریا بر عبادت گمارد مطیع در عذاب، متحیرتر و متحسّرتر باشد از عاصی» (۱۳۷۴: ۶۳).

آیه دوم سوره انفال ارتباط بین ذکر و خوف را بیان می‌کند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (مؤمنان حقیقی آنان هستند که چون ذکری از خدا شود، دل‌هاشان ترسان و لرزان شود).

نجم رازی در *مرصاد العباد* بیان می کند که ذکر پس از محو کردن کدورت و حجاب دل، می تواند در دل سالک خوف پدید آورد. وی نیز برای اثبات کلامش به آیه فوق استناد می کند:

خاصیت ذکر، هر کدورت و حجاب که از تصرف شیطان و نفس به دل رسیده بود و در دل متمکن گشته از دل محو کردن گیرد. چون آن کدورت و حجاب کم شود نور ذکر بر جوهر دل تابد، در دل وجل و خوف پدید آید «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (۱۳۶۵: ۲۰۴).

با وجود آنکه آیه فوق و کلام نجم رازی مبین این نکته است که ذکر خداوند در دل انسان وجل و خوف پدید می آورد، آیه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸)، نشان دهنده اطمینان و آرامشی است که حاصل ذکر و یاد خداوند است. اما چگونه ممکن است ذکر خداوند هم در دل انسان خوف و هم اطمینان و آرامش ایجاد کند؟ میبیدی در بخش عرفانی *کشف الاسرار*، این پرسش را پاسخ می دهد:

در این آیت گفت مؤمنان ایشانند که در یاد کرد الله، دل هاشان بترسد و بلرزد. جایی دیگر گفت: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ». اشارت است که مؤمنان ایشانند که در یاد کرد الله دل هاشان بیاساید و آرمیده گردد. آن نشان مبتدیان است و این وصف الحال منتهیان، بنده در بدایت روش خویش پیوسته می گیرد و می زارد و می نالد چندان از بیم فراق بگرید که نداء «أَلَا تَخَافُوا» به سر وی رسد. از بیم فراق به روح وصال باز آید، در آن مقام بیاساید و بنازد و دلش بیارامد، این است که می گوید جلّ جلاله «تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» (۱۳۷۱: ۱۱/۴ و ۱۰).

همچنین، میبیدی «وجلّت قلوبهم» را وصف مرید، شعار اهل شریعت و مقام روندگان می داند؛ «أَمَّا تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ» را نعت مراد، دثار ارباب حقیقت و نشان ربودگان بیان می کند (همان، ۱۰-۱۱).

ابوالفتوح رازی معتقد است: هم خوف و هم اطمینان در هنگام ذکر الله از شروط صحّت ایمان است و این از فضل مؤمن است که هنگام ذکر خدای از عقاب و وعید او بترسد و به وعده ها و ثواب او دلش ایمن و واثق باشد (۱۳۶۷: ۳۷۰/۵).

۲-۵. شوق

در کتاب *التصفيه في احوال المتصوفه*، «شوق» این گونه تعریف شده است: «و شوق صفت آرزومندی و انزعاج دل است که تصور جمال مقصود محرک وی گردد، تحرکی در باطن آید و اضطرابی در دل افتد، خوانده شود تا به مقصود خود رسد...» (عبّادی، ۱۳۴۷: ۱۳۹).

شوق ثمره و نتیجه محبت است. به همین دلیل، به همان میزان که ذکر در ایجاد محبت مؤثر است، می تواند به پدید آمدن شوق بنده به خداوند یکتا منجر شود. یوسف اسباط، رغبت و انس گرفتن به ذکر حق را یکی از نشانه های شوق می داند: «و گفت شوق را علامت است: دوست داشتن مرگ در وقت راحت در دنیا و دوست داشتن حیات در وقت صحّت و رغبت و انس گرفتن به ذکر حق» (عطّار، ۱۳۴۶: ۶۶/۲).

نجم رازی در *مرصادالعباد*، یکی از آثار ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را برانگیختن شوق سالک نسبت به حضرت خداوندی بیان می کند:

دیگر هر رکنی از ارکان شرع او را مذکری شود از قرارگاه اول و آمدن او از آن عالم، و ارشادی کند او را به مراجعت با مقام خویش، و آن جوار رب العالمین است. چنان که کلمه «لا اله الا الله» او را خیر دهد از آن عالم که میان او و حضرت حق هیچ واسطه نبود. شوق آن عالم و ذوق آن حالت در دلش پدید آید، آرزوی مراجعت کند، دل ازین عالم برکند، لذات بهیمی بر کام جاننش طلخ شود، متوجه حضرت خداوندی گردد (۱۳۶۵: ۱۶۶).

۲-۶. انس

هجویری در *کشف المحجوب*، انس را در برابر هیبت قرار می دهد و درباره آن می گوید: انس و هیبت دو حالتست از احوال صالحین طریق حق و آن، آن است کی چون حق تعالی به دل بنده تجلی کند به شاهد جلال نصیب وی اندران هیبت بود و باز چون به دل بنده تجلی کند به شاهد جمال نصیب اندران انس باشد تا اهل هیبت از جلالش بر تعب باشند و اهل انس از جمالش بر طرب (۱۳۷۳: ۴۹۰).

انس با حق از طریق دوام ذکر حاصل می‌شود. در کیمیای سعادت آمده است: «به سعادت آخرت کسی رسد که از این عالم بشود و انس و معبّت حق تعالی بر وی غالب بود. و انس جز به دوام ذکر نبود.» (غزالی، ۱۳۶۴: ۱/۲۶۹).

همچنین، امام محمد غزالی غلبه ذکر و به دنبال آن استیلائی انس و معبّت بر دل سالک را «کیمیای سعادت» می‌داند: «پس اگر کسی به درجه فنا و نیستی نرسد و این احوال و مکاشفات، وی را پیدا نیاید لیکن ذکر، بر وی مستولی گردد، این کیمیای سعادت باشد، که چون ذکر غالب شد، انس و معبّت مستولی شد» (همان، ۱/۲۵۶).

التذاذ از ذکر، یکی از علامت‌های انس با حق است. یوسف بن الحسین از جمله عرفایی است که این نکته را بیان می‌کند: «و گفت علامت شناخت انس آن است که دور باشد از هر چه قاطع او آید از ذکر دوست» (عطّار، ۱۳۴۶: ۲۸۵).

هجویری در کشف‌المحجوب بیان می‌کند که چون انسان خاکی با خداوند عالم مجانستی ندارد، انس با ذات حضرت حق ممکن نیست؛ بنده فقط می‌تواند با ذکر خداوند انس گیرد:

از آنچه انس با جنس باشد. و چون مجانست و مشاکلت بنده را با حق مستحیل باشد، انس با وی صورت نگیرد. و از وی با خلق نیز انس محال باشد، و اگر انس ممکن شود، با ذکر وی ممکن شود و ذکر وی، غیر وی باشد (۱۳۷۴: ۵۴۴).

اما بهاء ولد در کتاب معارف، عکس این مطلب را بیان می‌کند. وی باور دارد که چون هستی مخلوق از وجود خالق است، انس با خالق امری محال و غیرممکن نیست و سالک می‌تواند از طریق ذکر، با الله و صفات او انس بیابد:

می‌اندیشیدم که مخلوق را به الله جنسیت نباشد چگونه به الله انس گیرد و خوش شود و بیارامد. الله الهام داد که چون وجود مخلوق از موجود است و آن منم؛ چگونه انیس نباشم... پس هست را با هست کننده چگونه آرام نباشد و با کی خواهد آن مؤانست بودن که دایم ماند، جز با من. اکنون ذکر می‌گوی و به الله و با صفات او انیس می‌باش (۱۳۵۲: ۱۶۷/۲).

۲-۲. اطمینان

اطمینان یا طمأنینه یکی دیگر از احوال عرفانی است که ذکر در پدید آمدن آن نقش اساسی دارد. اطمینان به منزله حالی از حال‌های عرفانی، کمتر در متون متصوّفه بررسی شده

است. کتاب اللمع از معدود منابعی است که درباره این حال عرفانی، به تفصیل سخن می‌گوید. در این کتاب، اطمینان یا طمأنینه این‌گونه تعریف شده است: «طمأنینه از حال‌های رفیع عارف است یعنی اینکه خردی توانا و ایمانی نیرومند و دانشی استوار و دلی پاک و صفای ذکر داشته باشد.» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۱۱۷).

اطمینان، اصطلاحی عرفانی است، که از آیات قرآن برگرفته شده: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸). قسمت اول آیه یعنی: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» بیان می‌کند که ایمان به خدا همراه است با اطمینان و آرامش قلبی که ذکر و یاد خدا ایجاد می‌کند. قسمت دوم آیه که فرمود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» نیز تنبیه و هشدار است برای عموم مردم که متوجه پروردگار خود بشوند و به یاد او اطمینان و آرامش بیابند. در تفسیر المیزان، ذیل این آیه آمده است:

پس هر قلبی به‌طوری که جمع محلی به الف و لام (القلوب) افاده می‌کند با ذکر خدا اطمینان می‌یابد، و اضطرابش تسکین پیدا می‌کند. آری، این معنا حکمی است عمومی که هیچ قلبی از آن مستثنا نیست، مگر اینکه کار قلب به جایی برسد که در اثر از دست دادن بصیرت و رشدش دیگر نتوان آن را قلب نامید، البته چنین قلبی از ذکر خدا گریزان و از نعمت طمأنینه و سکون محروم خواهد بود: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (توبه: ۶۷). (۱۳۶۶: ۴۸۷/۱۱).

بنابراین، می‌توان گفت: «ذکر» نه فقط برای مؤمنان و بندگان خاص خداوند سکینه و اطمینان به وجود می‌آورد، بلکه حصول طمأنینه و آرامش از طریق ذکر برای عامه مردم نیز میسر خواهد بود.

نجم رازی با تعبیری بسیار زیبا، ذکر را به سلطانی تشبیه می‌کند که اگر در ولایت دل ساکن شود، دل چنان اطمینان و آرامشی با او می‌یابد که از هر چه جز اوست، وحشت می‌کند (۱۳۶۵: ۲۰۵).

۸-۲. مشاهده

بر اساس سخنان عرفا، مشاهده را می‌توان به‌طور خلاصه به معنای حضور و رفع همه موانع بین بنده و خداوند دانست. اگر سالک از طریق مجاهده به درک احوال و مقامات معنوی

نائل شود، به جایگاهی خواهد رسید که چشمانش به نور حق بینا می شود و همه حجابها از برابر او کنار می رود.

خواجه عبدالله انصاری مشاهده را این گونه تعریف می کند:

مشاهده برخاستن عوایق است میان رهی و میان حق، و طریق بدان سه چیز است: یکی رسیدن از درجه علم به درجه حکمت، و دیگر رسیدن از درجه صبر به درجه صفاوت، و سدیگر رسیدن از درجه معرفت به درجه حقیقت (۱۳۷۲: ۳۳۱/۱).

ذکر در رسیدن سالک به مرتبه شهود و حضور نقشی بنیادی ایفا می کند. زیرا سالک بدون ذکر و یاد خداوند نمی تواند به درک هیچ یک از احوال عرفانی نائل شود. بدون درک حالت های عرفانی (نظیر محبت، قرب، انس، اطمینان و...) حالت مشاهده نیز برای سالک به وقوع نخواهد پیوست.

برخی از عرفا در سخنانشان به صراحت به نقش اساسی ذکر در پدید آمدن حالت مشاهده اشاره کرده اند. بهاء ولد از جمله عرفایی است که اعتقاد دارد مشاهده در پرتو ذکر حاصل می شود: «همه مزه ها و همه سعادت های ابدی و دیدن همه عجایبها در مشاهده الله است و آن مشاهده در ذکر الله است.» (۱۳۵۲: ۲۱۱/۱). «ذکر الله گفتم ضمیرم به الله پیوست و الله را مشاهده کردم» (همان، ۱۶۹/۱).

جنید بغدادی رابطه بین ذکر و مشاهده را رابطه ای نزدیک و جدانشدنی می داند؛ زیرا معتقد است اگر ذاکر بدون مشاهده حضرت حق ذکر بگوید، دروغگو است: «قال جنید من قال الله عن غیر مشاهده فهو مفتري». گفت: هر که به زبان گوید: الله و در سر او مشاهدت الله نباشد، این کس دروغزن است (مستملی بخاری، ۱۳۷۳: ۱۳۳۷).

به نظر نجم رازی، مرید باید پیوسته به ذکر اشتغال داشته باشد و هیچ گاه از ذکر (چه ذکر زبان، چه ذکر دل) خسته و ملول نشود تا ثمره مشاهده را در پرتو ذکر خویش دریابد: ... و هر وقت که دل از ذکر فروایستد زبان را بر ذکر باید داشت تا دل به کلی ذاکر گردد، و همچنین مدد می کند تا شجره ذکر پرورش می یابد و قصد علو می کند، تا چون شجره به کمال خود رسید شکوفه مشاهدات بر سر شاخ شجره پدید آمدن گیرد (۱۳۶۵: ۳۷۸).

اگرچه تأثیر ذکر در رسیدن سالک به حالت مشاهده انکارناپذیر است، به اعتقاد برخی از عرفا نظیر ابوبکر کلابادی و بایزید بسطامی، سالک پس از درک شهود حق به ذکر نیازی ندارد؛ زیرا سالک تا قبل از رسیدن به مرتبه مشاهده در غیبت و فراق از حضرت حق به سر می‌برد؛ ذکر و یاد محبوب غایب او را آرامش و تسلی می‌دهد. اما همین که حالت مشاهده برای سالک به وقوع پیوست، دیگر به ذکر احتیاجی ندارد؛ زیرا ذکر واسطه و حجابی می‌شود بین ذاکر و مذکور. «الذکر واسطه یحجبک عن نظری» (کلابادی، ۱۳۸۰ق: ۱۰۵).

مستملی بخاری در شرح التعرّف در توضیح این عبارت می‌گوید:

اکنون چنین می‌گوید که ذکر واسطه گردد میان ذاکر و مذکور، و چون واسطه گشت ذاکر، مذکور را نتواند دیدن. از بهر آنکه استرواح است در حال غیبت از الم فراق، که چون کسی دوست را گم کند الم فراق بر او غالب گردد؛ به ذکر تسلی و استرواح کند، چون حال این حال نباشد تا از نظر محبوب نباشد به تسلی و استرواح حاجت نیاید (۱۳۷۳: ۳/۱۳۴۰).

بایزید هم گفته است: «من سی سال خدا را یاد می‌کردم سپس ساکت شدم چون که دیدم ذکر من باعث حجاب من گشته است» (غزالی، ۱۳۷۰: ۲۹۹).

حکیم سنایی غزنوی در مثنوی حقیقة الحقیقة، به صراحت به این مطلب اشاره می‌کند. به اعتقاد این عارف و شاعر معروف قرن ششم، تا زمانی که سالک در مرحله «مجاهده» به سر می‌برد، پرداختن به ذکر و یاد الهی برایش واجب است. اما پس از رسیدن به مرحله مشاهده، دیگر به ذکر نیازی ندارد. اساساً کسی که به مقام حضور نائل می‌شود، هیبت و جلال حضرت حق او را از ذکر و یاد الهی باز می‌دارد:

ذکر جز در ره مجاهده نیست	ذکر در مجلس مشاهده نیست
رهبرت اول ارچه یاد بود	رسد آنجا که یاد باد بود
ز آنکه غواص از درون بحار	آب جوید کشد هم آبش زار
فاخته غایبست گوید کو	تو اگر حاضری چه گویی هو
حاضران را ز هیبت است منال	گر تو را حصه غیبت است بنال

سنایی در ابیات دیگری، ضمن بیان فضیلت و منزلت ذکر و یاد خداوند، در نهایت به این نکته اشاره می کند که یاد کردن محبوب در حضور او، ترک ادب و کار جاهلان و کوتاه اندیشان است:

جور با حکم او همه دادست	عمر بی یاد او همه بادست
آنکه گریان ازوست خندان اوست	دل که بی یاد اوست سندان اوست
شدی ایمن چونام او بردی	در طریقت قدم بیفشردی
توبه یادش چو گل زبان کن تر	تا دهانت کند چو گل پرزر
سیر جان کرد جان بخرد را	تشنه دل کرد عاشق خود را
یک زمان از درش مشو غایب	تا بود عزم و رای تو صایب
کار نادان کوتاه اندیش است	یاد کردن کسی که در پیش است

(۹۴:۱۳۵۹)

در کلمات قصار باباطاهر نیز به این اشاره شده است که ذکر همراه است با دوری ذاکر از مذکور یا دوری مذکور از ذاکر. بنابراین، هنگامی که بُعد به قرب و غیبت به حضور و مشاهده بدل می شود، ذکر ذاکر در مشاهده مذکور محو می شود: «الذکر وصف البعد فمن ذکره بمشاهدة عاد ذکره مشاهدة، فوصف القرب فی ذکره و صار ذکره مدرجاً فی مشاهدة» (شاه گنابادی، ۱۳۳۴: ۸۶). همچنین، باباطاهر بیان می کند که این حقیقت مشاهده است که سالک را از ذکر منع می کند: «من شهد المذکور فی حقیقة الذکر منعه حقیقة المشاهدة عن الذکر» (همان، ۹۰).

شیخ روز بهان بقلی شیرازی در شرح شطحی منسوب به حصری، مقام ترک ذکر در عرفان را این گونه تبیین می کند:

حصری در شطح گوید: «خداوند را بندگان هستند که بریشان نمانده است ذکر و نظر و طلب و شنیدن. زیادت و نقصان نگیرند». قال: خبر از قومی مستغرق داد که در جمال حق مدهوش اند، در سکر محبت واله، از حقایق وجد به مقام فناشان رسیده اند، به جناح ازل در بقا پُرآنند و به جمال حق از مراقبه و ذکر و فکر و اعتبار و طلب و استراق سمع بازمانده اند (۱۳۷۴: ۵۹۰).

خواجه عبدالله انصاری از جمله عرفایی است که پس از رسیدن به مقام شهود، ذکر را ترک می گوید: «الهی یک چندی به کسب، یاد تو ورزیدم، باز یک چندی به یاد خود تو

را نازیدم، دیده بر تو آمد، با نظاره پردازیدم! اکنون که یاد بشناختم خاموشی گزیدم. چون من کیست که این مرتبت را سزیدم؟» (۱۳۶۷: ۹۹).

نجم‌الدین کبری در کتاب *فوائح الجمال*، دلیل دیگری را برای ترک ذکر بیان می‌کند. بر اساس گفته وی، شیخ سالک را از ذکر باز می‌دارد تا او را به ذات الهی متوجه کند: گاهی سالک ذاکر به مقامی نائل می‌آید که وی را از ذکر باز می‌دارند و به او گفته می‌شود دست از ذکر باز بدار و بین چگونه ذکر از تو یاد می‌کند و سالک به دنبال چنان وظیفه‌ای، مذکور است، نه ذاکر. آری آدمی همواره مذکور حق است جز اینکه از کثرت تاریکی‌ها و ضخامت حجاب‌ها گوش ذکرشوند ندارد و اثری از آن مشاهده نمی‌نماید. بنابراین هرگاه سالک ذاکر در حیطه استغراق ذکر درآید، شیخ راه به وی دستور می‌دهد تا از ذکر خودداری کند و در ردیف منقطعان قرار نگیرد، زیرا ذکر همانا توقف در صفات و انقطاع از ذات است. به عبارت دیگر ذاکر در هنگام ذکر متوجه به صفات است و مذکور را به صفاتی که دارد یاد می‌کند و از ذات او منقطع است و با دستور ترک ذکر توجه به ذات می‌نماید (۱۳۶۸: ۱۹۵).

۳. ذکر و فنا

«فنا» از بالاترین مراتب سیر و سلوک است. سالک پس از کسب حالات و مقامات عرفانی و مجاهدت‌های بسیار، در حضرت حق فانی می‌شود. در کتاب *التصوفیه فی احوال المتصوفه*، حقیقت فنا این گونه معنا شده است:

بدان که حقیقت فنا به رسیدن رونده است در خویشتن چنان که از وی هیچ اوصاف حیوانی و نعوت بشری و اخلاق شیطانی بنماند و یک‌باره در وی منعدم گردد و عرق و بیخ و اصل و شاخ‌های او فانی شود... (عبّادی، ۱۳۶۸: ۲۰۶).

خواجه عبدالله انصاری با آیه «کلّ شیء هالکٌ اِلّا وجهه»، مبحث خود را درباره فنا آغاز می‌کند و آن را نیست گشتن سه چیز در سه چیز می‌داند: «نیست گشتن جسته در یافته، نیست شدن شناختن در شناخته و نیست گشتن دیدن در دیده» (۱۳۷۲: ۳۳۲/۱).

بنا بر اعتقاد اهل تصوف، فنا می‌تواند به دو گونه برای بنده عارض شود: ۱. فنای صفات بشری در صفات ربوبی؛ ۲. فنای عبد در حق. مداومت بر ذکر و یاد خداوند، به ویژه ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، سالک را در نفی صفات بشری و به‌طور کلی، نفی و نسیان ماسوی‌الله یاری

می‌دهد. از این طریق، فنای صفات بشری در صفات ربوبی محقق می‌شود. همچنین، دوام ذکر باعث استغراق ذاکر در مذکور و در نهایت، فنای عبد در حق می‌شود. بنابراین، در قسمت بعدی پژوهش، تأثیر ذکر و یاد خداوند در رسیدن به مقام فنا، ذیل دو مبحث «ذکر و نسیان ماسوی‌الله» و «استغراق در ذکر» مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۳. ذکر و نسیان ماسوی‌الله

مهم‌ترین مسئله در پرداختن به ذکر این است که ذاکر هستی خود و به‌طور کلی، ماسوی‌الله را فراموش کند و تمام توجه و عنایتش به خداوند عالم باشد. خواجه عبدالله انصاری در بیان ذکر حقیقی می‌گوید:

أما ذکر حقیقی آن است که مصحف قدیم نشان کرد و به لسان نور رسالت بیان کرد: «و أذكر ربك إذا نسيت» (کهف: ۲۴). گفت: صفات بشریت به تمامت فراموش کن و حلقه نیستی در گوش کن، پس شراب یاد او نوش کن یاد معشوق بر بقای عاشق سهوست و ذاکر در ذکر خویش محوست. چون دوست را یاد کنی باید که خود را آزاد کنی یاد کردی باید به صفت قدیم بی‌پندار تو، تا صفت هستی تو عدم شود بی آثار تو (۱۳۷۲: ۳۴۶).

مولانا نیز سالکان را توصیه می‌کند که آن‌قدر بر ذکر حق مداومت داشته باشند تا به مرحله‌ای برسند که هستی خود را فراموش کنند: چندان بکن تو ذکر حق، کز خود فراموش شود

واندر دعا دوتو شوی، مانده دال دعا

(۱۳۷۴: ۱۲۳۴/۲)

سراج طوسی در کتاب اللمع، نخستین نشانه فنا را فراموشی دنیا و آخرت و بهره‌های آن به سبب ورود ذکر خدا می‌داند. او بر این عقیده است که سالک به‌واسطه رسیدن به مقام فنا، لذت ذکر، لذت بهره از خدا و حتی لذت مشاهده او را فراموش می‌کند و در نهایت، به بقا با او نائل خواهد شد (۱۳۸۲: ۲۵۳).

بنابراین، سالک از طریق دوام ذکر به نفی صفات بشری و خواطر نفسانی و به‌طور کلی، نفی ماسوی‌الله می‌پردازد. از میان ذکرهای مختلف، ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به دلیل نفی

و اثبات موجود در آن، تأثیر بسزایی در فنای صفات بشری و در نفی ماسوای حق دارد. به همین دلیل، پیران طریقت بر این ذکر شریف تأکید بسیاری دارند و سالکان را به مداومت بر این ذکر توصیه می‌کنند. از جمله، نجم‌الدین کبری در رساله الهائم الخائف، درباره تأثیر ذکر لاله لا اله الا الله در رسیدن به فنا می‌گوید:

فی الجملة به واسطه لا اله جملة کائنات را جز خدای نفی باید کرد و به واسطه لا اله خدای را اثبات باید کرد. آری تا خانه نخست پاک نکنی و از نجاسات و گرد و خاشاک نروبی نشست جای پادشاه را نشاید و اگر به لا اله، فانی را نفی نکنی و به لا اله، باقی را اثبات نکنی، همین باشد (۱۳۶۴: ۲۶).

نجم رازی «نسیان» را مرکب از نفی ذکر حق و اثبات ذکر اغیار می‌داند. او بر این عقیده است که نفی و اثبات ذکر لا اله الا الله، داروی شفابخش مرض نسیان است. وی در کتاب مرصاد العباد می‌نویسد:

اما اختصاص به ذکر «لا اله الا الله» آن است که می‌فرماید: «إِنَّهُ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (فاطر: ۱۰) و آن کلمه لا اله الا الله است. یعنی این کلمه را به حضرت عزت راه تواند بود، در این کلمه نفی و اثبات است و مرض نسیان را به شربت نفی و اثبات دفع توان کرد، زیرا که نسیان مرکب است از نفی و اثبات: نفی ذکر حق و اثبات ذکر اغیار... به لا اله نفی ماسوای حق می‌کند و به لا اله اثبات حضرت عزت می‌کند، تا چون برین مداومت و ملازمت نماید به تدریج تعلقات روح از ماسوای حق به مقرض لا اله منقطع شود و جمال سلطان لا اله از پس تنق عزت متجلی گردد.

آفرینش را همه پی کن به تیغ لا اله تا جهان صافی شود سلطان لا اله را
(۱۳۶۵: ۲۶۹-۲۶۸)

گذشتن از نفی لا اله و رسیدن به ثبوت لا اله راه سخت و دشواری است. عین القضاة همدانی در کتاب تمهیدات، گوشه‌ای از این سختی‌ها را بیان کرده است:

از «لا اله» چه خبر دارد! هر صد هزار سالک طالب «لا اله» یابی در دایره لای نفی، قدم نهادند به طمع گوهر «لا اله»؛ چون بادیه مادون الله به پایان بردند، پاسبان حضرت «لا اله» ایشان را بداشت سرگردان و حیران. دانی که پاسبان حضرت کیست؟ غلام صفت قهر است که قد آلف دارد که ابلیس است. در پیش آید و باشد که راه بر ایشان بزند تا آن بیچارگان در عالم نفی «لا» بمانند و هوا پرستند و نفس پرست باشند (۱۳۴۱: ۷۴).

سهروردی نیز در کتاب *عوارف المعارف*، به سالکان طریقت توصیه می‌کند در هنگام گفتن ذکر لا اله الا الله، در طرف «لا»، کائنات را نفی کرده، در طرف «الا»، هستی حق را اثبات کنند (۱۳۶۴: ۱۰۴).

علاءالدوله سمنانی از جمله عرفایی است که بر تأثیر ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ در رسیدن به مقام فنا تأکید می‌کند. وی در کتاب *العروة لاهل الخلوۃ و الجلوۃ*، در این باره می‌گوید: «... به آنکه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به نفی و اثبات و حرکت تمام می‌گوید به این معنی که به «لا» نفی ماسوی کند و به «الا» اثبات ارادت و محبت حق تعالی» (۱۳۶۲: ۱۵۶).

۲-۳. استغراق در ذکر

در نهایت، پس از اینکه سالک با مداومت بر ذکر، خود و ماسوی‌الله را نفی کرد، در اثر فرط محبت به خداوند عالم، چنان در او مستغرق می‌شود که ذکر و لذت حاصل از آن را فراموش می‌کند و فقط مذکور باقی می‌ماند و بس. در این حالت است که فناء عبد در حق به وقوع می‌پیوندد. در *کیمیای سعادت* آمده است:

... کمال آن است که ذکر و آگاهی ذکر از دل بشود و مذکور ماند و بس... و این نتیجه محبت مفرد بود که آن را عشق گویند و عاشق گرمرو همگی دل به معشوق دارد. و باشد که از دل مشغولی که به وی دارد، نام وی فراموش کند. و چون چنین مستغرق شود، و خود را و هر چه هست - جز حق تعالی - فراموش کند، به اول راه تصوف رسد. و این حالت را صوفیان، فنا گویند و نیستی گویند (غزالی، ۱۳۶۴: ۲۵۵/۱-۲۵۴).

بالاترین مرتبه ذکر این است که ذاکر از خود و از ذکر خویش غایب شده، در مذکور مستغرق شود. این حالت رسیدن به مقام «فنا» است. بنابراین، سالک با درک بالاترین مرتبه ذکر، به ابتدای وادی نیستی و فنا رسیده است. در کتاب *طبقات الصوفیه*، به نقل از ابوالعباس دینوری آمده است که پایین‌ترین مرتبه ذکر، نسیان ماسوای حق و نهایت آن، غیبت ذاکر در ذکر و استغراق در مذکور است. دینوری این حالت را مقام فنا نامیده است:

«ادنی الذکر ان ینسی مادونه، و نهاییه الذکر أن یغیب الذاکر فی الذکر، و یستغرق بمذکور عن الرجوع الی مقام الذکر و هذا حال فناء الفناء» (۱۳۶۲: ۳۶۳).

عزیزالدین نسفی نیز در کشف الحقایق، پس از توضیح مراتب چهار گانه ذاکران، بیان می کند که بلند مرتبه ترین ذاکران کسانی هستند که فقط مذکور بر دل آن ها مستولی است. اگر سالکی بتواند به این مرحله برسد، به اول عالم نیستی و فنا رسیده است: «بدان که اهل تصوف غالب حال در این مقام و در این حال باشند که مذکور بر دل ایشان مستولی باشد، چنان که ایشان را از هیچ چیز و هیچ کس به جز حق تعالی خبر نباشد...» (۱۳۵۹: ۱۶۶). عزیزالدین نسفی، در ادامه این مطلب می گوید:

چون این مقدمات معلوم کردی اکنون بدان که سالک به این مقام رسد که هر چه هست و هر که هست به جز از حق تعالی همه را فراموش کند و از جمله بی خبر شود و به اول عالم نیستی و فنا رسد و این حالت را اهل تصوف «فنا» گویند. این است معنی «موتوا قبل أن تموتوا» (همان، ۱۶۷).

در این مناجات خواجه عبدالله انصاری با خداوند عالم، به خوبی می توان استغراق این عارف سوخته دل را در ذکر و یاد الهی دریافت: «الهی! چه یاد کنم که خود همه یادم، من خرمن نشان خود فرا باد دادم! یاد کردن کسب است و فراموش نکردن زندگانی، زندگانی و راه دو گیتی است و کسب چنانک دانی» (۱۳۶۷: ۹۹).

گم شدن در ذکر و یاد الهی، به واسطه کثرت ذکر حق، ویژگی مردان خداست که عطار در اسرارنامه به آن اشاره می کند:

زحق باید که چندان یاد داری	که گم گردی گراز یادش گذاری
چو دل پر یاد حق داری زفانت	بود در آخرت همراه جانت
بسی یادش کن و گم شودر آن یاد	چنین کردند مردان جهان یاد

(۱۳۶۱: ۹۱)

سالکی که غرق در ذکر و یاد الهی است، دائم خود را در پیشگاه خداوند عالم می بیند؛ به طوری که حتی در خواب نیز ذکر حق می گوید. نجم الدین کبری در کتاب فوائج الجمال به این نکته اشاره کرده است:

آنگاه که دل و روح از اجزای خاکی و عنصری رهایی پیدا کند و جنبه روحانیت آن تقویت بشود و سالک به جلوس در خلوت و شب‌زنده‌داری و ذکر حق تعالی ادامه بدهد به پایه‌ای ارتقاء پیدا می‌کند که هرگاه پهلو برای خوابیدن بر زمین بنهد بدون شک احساس می‌کند با آنکه خوابیده است برای ذکر حق تعالی جلوس کرده و با چشم بیدار به یاد حضرت دلدار پرداخته... (۱۳۶۸: ۱۸۶).

طبق سخنی که در تذکرة الاولیاء از ابوسعید خراز نقل شده است، اگر همه تعلقات و وابستگی‌های بنده با خداوند باشد و به مقام قرب الهی نیز نائل شده باشد، آنگاه هم نفس خویش و هم ماسوی‌الله را فراموش کرده، چنان در وجود حضرت حق مستغرق می‌شود که در پاسخ هر سؤالی تنها نام مقدّس «الله» را بر زبان می‌راند: «انّ عبداً رجع الی الله و تعلق بالله و سکن فی قرب الله قد نسى نفسه و ماسوی‌الله فلو قلت له این أنت و این ترید لم یکن له جواب غیر الله» (عطار، ۱۳۴۶: ۳۵/۲).

کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی در شرح منازل السائرین، بر اساس تعریف خواجه عبدالله انصاری از ذکر: «والذکر هو التخلّص من الغفلة والنسیان»، اولین مرتبه ذکر را نسیان غیر بیان می‌کند. او بر این عقیده است که اگر سالک ماسوا را فراموش نکند، حق را در نمی‌یابد، «لأنّک إن لم تنس کلّ ما وجدته».

شارح کتاب منازل السائرین در ادامه مطالبش، این نکته را خاطر نشان می‌کند که اگر سالک به این وجه واصل شود، به طوری که از خود و از ذکر خویش غایب گردد، مشاهده می‌کند که این خود حق تعالی است که ذاتش را یاد می‌کند. آنگاه در ذکر حق، هر ذکر و ذاکری را فراموش می‌کند و ذاکر و مذکور یکی می‌شود؛ این همان مقام «فنا» است: «ثمّ إذا استمرّ ذلک واستحکم، شهدته ذاکراً لذاته به، فنسیت فی ذکر الحقّ ذاته کلّ ذکرٍ و ذاکر، فکان هو الذاکر و المذکور» (کاشانی، ۱۳۷۲: ۲۹۴).

می‌توان از یکی از سخنان پیرهرات به این نکته پی برد که بنده با مداومت بر ذکر، به جایی می‌رسد که به واسطه استغراق در ذکر، خود خداوند را ذاکر ذکر خویش می‌بیند: بنده در ذکر به جایی رسد که زبان در دل برسد، و دل در جان برسد و جان در سرّ برسد و سرّ در نور برسد، دل فا زبان گوید: خاموش! جان فا دل گوید خاموش! سرّ فا

جان گوید: خاموش! الله فارهی گوید: بنده من! دیر بود تا تو می گفتی، اکنون من می گویم و تو می نیوش! (انصاری، ۱۳۶۷: ۸۸).

مولانا در دفتر چهارم مثنوی، با بهره گرفتن از تشبیهی معقول به محسوس، این مطلب مهم را برای طالبان حقیقت تشریح می کند. وی یاد غیر را به زنبور، و ذکر حق را به آب تشبیه کرده، به سالکان طریقت توصیه می کند برای رهایی از نیش این زنبورها در آب ذکر حق فرو روند. مولانا در پایان این حکایت به نکته مهمی اشاره می کند و آن استغراق در ذکر و یاد خداوند است. به این معنا که اگر سالک به مرحله ای برسد که در ذکر و یاد خداوند غرق شده، یاد خداوند جزئی از وجود او شود، دیگر برای یاد غیر در وجود این سالک راه نفوذی نخواهد بود. بنا بر اعتقاد مولانا جلال الدین محمد، در چنین حالتی حتی اگر سالک از آب ذکر نیز بیرون بیاید (یعنی ذکر را ترک کند) از نیش این زنبوران در امان خواهد بود.

تا در آب از زخم زنبوران برست	آنچنانک عور اندر آب جَست
چون برآرد سر ندارندش معاف	می کند زنبور بر بالا طواف
هست یاد آن فلانسه و آن فلان	آب ذکر حق و زنبور این زمان
تا رهی از فکر و وسواس کهن	دم بخور در آب ذکر و صبر کن
خود بگیری جملگی سرتا به پا	بعد از آن تو طبع آن آب صفا
می گریزد از تو هم گیرد حذر	آنچنانک از آب آن زنبور شر
که به سر هم طبع آبی خواجه تاش	بعد از آن خواهی تو دور از آب باش

(۱۳۶۳: ۲/ ۳۰۴)

هنگامی که ذکر حق بر دل سالک غلبه می کند، وی آنچنان در ذکر و یاد الهی مستغرق می شود که همه وجودش رنگ ذکر و یاد خدا را می گیرد. اردشیر عبّادی در مناقب الصوفیه، دو حکایت در این باره نقل کرده است:

کسی را که عین ذکر غالب گردد، آن کس همه ذکر شود، تا در هر چه از او پدید آید، رنگ ذکر دارد. چنان که حریری گفت که: در میان جماعت جوانی بود، پیوسته می گفت: الله الله. روزی نشسته بود، چوبی از بالا درافتاد و بر سر آن جوان آمد. و سرش بشکست و خون روان شد، قطرات خون بر زمین می چکید، نقش «الله» پدید می آمد. و نیز شنیدم که پیری بوده است در سرخس، نام او لقمان، چندان خداوند را

یاد کرد که وقتی در خواب بود، و آن ذکر بر زبان می‌رفت. وقتی فصد کرد، خون از رگ او بر زمین آمد. الله الله پدید آمد. و آن نتیجه غلبه ذکر بود در سر مرد که باطن او رنگ ذکر گیرد، تا هر چه از وی حادث شود، هم در صفت ذکر باشد (۱۳۶۳: ۵۲).

۴. ذکر و توحید

توحید اولین و مهم‌ترین اصل از اصول دین اسلام و پایه و اساس شریعت است؛ به‌طوری که مبانی عقیدتی هر مسلمان بر این اصل مهم استوار است. اما توحید در عرفان معنای گسترده و عمیق‌تری یافته است؛ چنان که اعتقاد به توحید فقط اعتقاد لفظی و زبانی نیست. عزیزالدین نسفی در کشف‌الحقایق، توحید را از دیدگاه شریعت، طریقت و حقیقت این‌گونه معنا کرده است:

بدان که در لغت عرب معنی مطابق توحید، یکی کردن است و در شریعت یکی گفتن و در طریقت یکی دانستن و در حقیقت یکی دیدن است. پس در شریعت موحد آن کس است که یکی داند و یکی گوید خدای را. و در طریقت موحد آن کس است که یکی داند و در حقیقت موحد آن کس است که یکی بیند (۱۳۵۹: ۱۴۹).

عطار در منطق‌الطیر، در بیان وادی توحید می‌گوید:

بعد ازین وادی توحید آیدت	منزل تفرید و تجرید آیدت
روی‌ها چون زین بیابان در کنند	جمله سراز یک گریبان بر کنند
گر بسی بینی عدد، گر اندکی	آن یکی باشد درین ره در یکی

(۱۳۸۴: ۲۰۶)

بر اساس آموزه‌های عرفانی، برای ورود به وادی توحید باید از جاده فنا گذشت. به این معنا که سالک زمانی می‌تواند به حقیقت توحید دست یابد که از طریق مجاهده و تهذیب نفس حبّ ماسوی الله را از صحیفه دل پاک کند و با استمداد از نور ذکر، در حق فانی شود. آن‌گاه کثرت و دوگانگی کنار می‌رود و حقیقت وحدت و یگانگی خداوند بر دل سالک وارد می‌شود.

ذیل عنوان «ذکر و فنا» بیان شد که به اعتقاد نسفی، اگر سالک با مداومت بر ذکر به جایی برسد که مذکور بر دل وی مستولی شود، چنان‌که به جز حق تعالی از هیچ چیز و هیچ کس دیگری خبر نداشته باشد، به اول عالم نیستی و فنا رسیده است و معنی واقعی

«موتوا قبل أن تموتوا» برایش واقع خواهد شد. عزیزالدین نسفی در *کشف الحقایق*، در ادامه این مطلب می گوید:

... این است معنی «موتوا قبل أن تموتوا» و در این مقام است که دویی و کثرت برمی خیزد و یگانگی خدای بر سالک ظاهر می شود و چون سالک به این مقام رسید به اول عالم توحید رسید، زیرا که به نزدیک سالک به جز از حق تعالی، هیچ چیزی دیگر موجود نیست از جهت آنکه به جز حق تعالی چیزی دیگر نمی بیند و نمی داند (۱۳۵۹: ۱۶۷).

بنابراین، ورود به عالم توحید، یعنی فقط خدا را دیدن و جز او چیز دیگری را در نیافتن. با توجه به این مطلب، می توان گفت که عطار نیشابوری نیز از جمله عارفان دل سوخته‌ای است که مقام توحید را درک کرده. در یکی از غزلیات دیوان عطار می خوانیم:

تا چشم باز کردم نور رخ تو دیدم	تا گوش برگشادم آواز تو شنیدم
چندان که فکر کردم چندان که ذکر گفتم	چندان که ره سپردم بیرون ز تو ندیدم
تا کی به فرق پویم جمله تویی چه گویم	چون با منی چه جویم اکنون بیارمیدم

(۱۳۶۸: ۴۱۹)

پس سالک از طریق مداومت بر ذکر، به فنا و در نهایت، به توحید خواهد رسید. امام محمد غزالی نیز در *کیمیای سعادت* ارتباط این سه مقوله را به خوبی تبیین می کند:

چهارم [چهارمین درجه ذکر] آن بود که مستولی بر دل، مذکور بود و آن حق تعالی است نه ذکر... و این نتیجه محبت مفرد بود که آن را عشق گویند و عاشق گرمرو همگی دل به معشوق دارد... و چون چنین مستغرق شود، خود را و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند، به اول راه تصوف رسد. و این حالت را صوفیان، فنا گویند و نیستی گویند، که خود را فراموش کرد... و این جایگاه جدایی میان وی و حق بر خیزد و یگانگی حاصل آید. و این اول عالم توحید و وحدانیت باشد (۱۳۶۴: ۲۵۴-۲۵۵).

عین القضاة همدانی برای وصول به مقام توحید، اهتمام بر ذکر «هو» را بسیار مؤثر می داند:

... چون مرید بدین مقام رسد پیر او را فرماید تا پیوسته گوید: «هو هو هو» در میان این دو مقام «الله» فرماید گفتن. چون اعراض از همه باشد به جز «هو» هیچ دیگر نشاید

گفتن. «قل هو الله احد» پس از این توحید باشد. خواندن باید که در آن توحید و یگانگی باشد (۱۳۴۱: ۳۶).

نتیجه گیری

انسانی که در پی رسیدن به تکامل و سعادت است، تنها با تمسک به ذکر و یاد خداوند می تواند مسیر کمال سعادتش را بیابد. پس از آن نیز با استمداد از ذکر و یاد الهی می تواند این مسیر دشوار و پیچیده را طی کند. بنابراین، تکامل انسان بدون ذکر و یاد خداوند تصور شدنی نیست. انسان در همان ابتدای مسیر کمال، باید بُعد معنوی و روحانی اش را که به مادیات و زنگار گناهان آلوده شده است، از طریق توجه به ذکر و یاد خداوند پاک کند تا بتواند در این مسیر دشوار قدم گذارد. «تصفیه دل» همان پاکسازی بُعد متعالی وجود انسان است که اولین گام ورود به مسیر تکامل بشر نیز به شمار می رود.

یکی دیگر از آثار تکاملی ذکر برای انسان، دوری از گناه است. انسانی که دائم به یاد خداست و در حالتها، سخنان و اعمالش خدا را مد نظر دارد، از امور حرامی که خداوند عالم بندگانش را از پرداختن به آن نهی کرده است، اجتناب می کند. حتی اگر در شرایطی قرار بگیرد که همه چیز برای ارتکاب به گناه مهیا باشد، با تمسک به ذکر و یاد خداوند، از آن گناه دوری می جوید؛ به این ترتیب از غرق شدن در منجلاب فساد و تباهی نجات می یابد.

در سیر و سلوک، ذکر نقش اساسی و بنیادی برعهده دارد؛ چنان که بدون ذکر و یاد خداوند هیچ گونه تغییر و تحوّل درون سالک به وجود نمی آید و پدید آمدن حالتها و مقامهای عرفانی بدون آن ناممکن است. بیشتر حالت‌های عرفانی از طریق مداومت بر ذکر، برای سالک محقق می شود.

فنا از بالاترین مراتب سیر و سلوک است. سالک پس از کسب حالات و مقامات عرفانی و مجاهدت‌های بسیار، به این مقام نائل شده، در حضرت حق فانی می شود. مداومت بر ذکر و یاد خداوند و به ویژه ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سالک را در نفی صفات بشری و به طور کلی، نفی و نسیان ماسوی الله یاری می دهد. از این طریق، فنای صفات بشری در

صفات ربوبی محقق می‌شود. همچنین، دوام ذکر باعث استغراق ذاکر در مذکور و در نهایت، فناء عبد در حق می‌شود.

بر اساس آموزه‌های عرفانی، برای ورود به وادی توحید باید از جاده فنا گذشت. به این معنا که سالک زمانی می‌تواند به حقیقت توحید دست یابد که از طریق مجاهده و تهذیب نفس، حبّ ماسوی الله را از صحیفه دلش پاک کند و با استمداد از نور ذکر، در حق فانی شود. آن‌گاه کثرت و دوگانگی کنار می‌رود و حقیقت وحدت و یگانگی خداوند بر دل سالک وارد می‌شود.

به‌طور کلی، ذکر یکی از مهم‌ترین عبادت‌هایی است که در تکامل معنوی و روحی بشر نقش مهمی دارد و پایه و اساس سیر و سلوک عارفان محسوب می‌شود. انسان بدون ذکر و یاد خداوند هرگز نمی‌تواند مسیر رشد و کمالش را بیابد و به سعادت ابدی نائل شود. هرگونه تغییر و تحوّل که در جهت پیشرفت و تکامل معنوی بشر است، در بستر ذکر و یاد الهی محقق خواهد شد.

منابع

- قرآن. (۱۳۸۷). ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. (۱۳۶۷). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. ج ۱، ۳، ۵، ۷، ۱۴ و ۱۷. تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح. بنیاد پژوهش‌های اسلامی. مشهد.
- اسفراینی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۸۳). *کاشف الاسرار*. به اهتمام هرمان لندت. دانشگاه تهران. تهران.
- انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۶۷). *سخنان پیر هرات*. به کوشش محمدجواد شریعت. ج ۵. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.
- _____ . (۱۳۶۲). *طبقات الصوفیه*. تصحیح محمدسرور مولایی. توس. تهران.
- _____ . (۱۳۷۲). *مجموعه رسائل فارسی*. ج ۲. تصحیح محمدسرور مولایی. توس. تهران.
- _____ . (۱۳۶۱). *منازل السائرین*. ترجمه عبدالغفور روان فرهادی. به کوشش محمدعمار مفید. مولی. تهران.
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی. (۱۳۴۵). *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*، ج ۲. به کوشش ایرج افشار. دانشگاه تهران. تهران.

- بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۷۴). شرح شطحیات. تصحیح هانری کربن. چ ۳. کتابخانه طهوری. تهران.
- بهاء الدین ولد، محمد بن حسین. (۱۳۵۲). معارف، مجموعه مواعظ و سخنان سلطان العلماء، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چ ۲. کتابخانه طهوری. تهران.
- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۲). اللمع فی التصوف. تصحیح رینولد آلن نیکلسون. ترجمه مهدی محبتی. اساطیر. تهران.
- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۵۹). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مدرّس رضوی، دانشگاه تهران. تهران.
- _____ . (۱۳۵۴). دیوان اشعار. چ ۴. سنائی. تهران.
- سهروردی، شهاب الدین عمر. (۱۶۳۶). عوارف المعارف. ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.
- شاه گنابادی، حاج ملاسلطانعلی. (۱۳۳۴). شرح فارسی بر کلمات قصار شیخ اجل باباطاهر عریان. چاپخانه تابان. [بی جا].
- طباطبائی، محمد حسین. (۱۳۶۶). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱، ۸، ۱۶، ۱۴، ۱۱ و ۱۸. دفتر انتشارات اسلامی. قم.
- عبّادی، مظفر بن اردشیر. (۱۳۷۴). التصفیه فی احوال المتصوّفة. تصحیح غلامحسین یوسفی. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.
- _____ . (۱۳۶۳). مناقب الصوفیه. تصحیح نجیب مایل هروی. مولی. تهران.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۱). اسرارنامه. تصحیح سیدصادق گوهرین. چ ۲. کتابفروشی زوّار. تهران.
- _____ . (۱۳۷۷). الهی نامه. تصحیح عطاء الله تدین. دانشگاه تهران. تهران.
- _____ . (۱۳۶۴). تذکرة الاولیاء. تصحیح میرزا محمدخان قزوینی. چ ۴. کتابفروشی مرکزی. تهران.
- _____ . (۱۳۶۸). دیوان اشعار. تصحیح تقی تفضلی. چ ۵. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.
- _____ . (۱۳۶۲). مجموعه آثار عطار. تصحیح احمد خوشنویس (عماد). چ ۲. سنایی. تهران.
- _____ . (۱۳۵۶/ش ۲۵۳۶). مصیبت نامه. چ ۲. کتابفروشی زوّار. تهران.

- _____ (۱۳۴۵). *مظهر العجایب و مظهر*. تصحیح احمد خوشنویس (عماد). کتابخانه سنایی. تهران.
- _____ (۱۳۸۴). *منطق الطیر*. ج ۲۲. تصحیح صادق گوهرین. علمی و فرهنگی. تهران.
- _____ علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد. (۱۳۶۲). *العروة لاهل الخلوة و الجلوة*. تصحیح نجیب مایل هروی. مولی. تهران.
- _____ (۱۳۶۹). *مصنّفات فارسی*. به اهتمام نجیب مایل هروی. علمی و فرهنگی. تهران.
- _____ عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد. (۱۳۴۱). *تمهیدات*. تصحیح عقیف عسیران. دانشگاه تهران. تهران.
- _____ (۱۳۶۲). *نامه‌های عین القضاة همدانی*. ج ۲. به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران. ج ۲. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.
- _____ غزالی، احمد بن محمد. (۱۳۷۰). *مجموعه آثار فارسی*. به اهتمام احمد مجاهد. دانشگاه تهران. تهران.
- _____ (۱۳۶۴). *کیمیای سعادت*. ج ۲. ج ۳. علمی و فرهنگی. تهران.
- _____ قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۱). *الرسالة القشیریة*. ترجمه ابوعلی احمد عثمانی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. ج ۲. علمی و فرهنگی. تهران.
- _____ کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق. (۱۳۷۲). *شرح منازل السائرین*. بیدار. قم.
- _____ الکلابلادی، ابوبکر محمد، (۱۳۸۰ق). *التعرف لمذهب التصوف*. مؤسسه النصر. قاهره.
- _____ محمد بن منور. (۱۳۴۸). *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. به اهتمام ذبیح‌الله صفا. ج ۲. امیر کبیر. تهران.
- _____ مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد. (۱۳۷۳). *شرح التعرف لمذهب التصوف*. تصحیح محمد روشن. ج ۲. اساطیر. تهران.
- _____ (۱۳۷۴). *کلیات دیوان شمس*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. ربیع. تهران.
- _____ (۱۳۶۴). *مثنوی معنوی*. ج ۱، ۲ و ۳. تصحیح رینولد ا. نیکلسون. امیر کبیر. تهران.
- _____ (۱۳۶۵). *مجالس سبعة*. تصحیح توفیق سبحانی. کیهانی. [بی‌جا].
- _____ میبیدی، رشیدالدین ابوالفضل. (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عدّة الابرار*. ج ۲، ۳، ۴، ۶، ۸ و ۹. امیر کبیر. تهران.

- نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر. (۱۳۶۴). رساله الی الهائم الخائف من لومة اللائم. تصحیح توفیق سبحانی. کیهان. تهران.
- _____. (۱۳۶۸). فوائح الجمال و فوائح الجلال. ترجمه محمدباقر ساعدی. مروی. تهران.
- نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۶۵). مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد. به اهتمام محمدامین ریاحی. چ ۲. علمی و فرهنگی. تهران.
- نسفی، عزیز بن محمد. (۱۳۷۱). الانسان الکامل. تصحیح ماژیران موله. چ ۳. کتابخانه طهوری. تهران.
- _____. (۱۳۵۹). کشف‌الحقایق. به اهتمام احمد مهدوی دامغانی. چ ۲. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۷۱). کشف‌المحجوب. چ ۲. تصحیح وژو کوفسکی. کتابخانه طهوری. تهران.